

دو فصلنامه علمی پژوهشی کتاب قیّم  
سال نهم (۱۳۹۸)، شماره بیستم

### حبط قرآنی و بطلان فقهی؛ از همانندی تا همپوشانی

اردوان ارژنگ<sup>۱</sup>

مرتضی مطهری فرد<sup>۲</sup>

#### چکیده

مفسران در تبیین معنای مفردات قرآنی، دیدگاه یکسانی ندارند. از سوی دیگر، فقیهان در بیان کیفیت مفاهیم گاه یکدست عمل نمی‌کنند. در هر کدام از دو گروه، نظر مشهوری وجود دارد که سایر تلقی‌ها در مقابل آن، در کسوت دیدگاه شاذ و نادر، خودنمایی می‌کند. در قرآن کریم، واژه «حبط» بیشتر با تعبیر مرکب «حبط اعمال» به کار رفته است که نشان از نابودی اعمال دارد. از سوی دیگر، در فقه نیز تعبیر بطلان به اعمال نسبت داده می‌شود که این هم حاکی از نابودی آن اعمال (عبادات یا معاملات) است. آیا بطلان فقهی، همان حبط قرآنی است؟ باور به نسبت و رابطه «عموم خصوص من وجه» این دو مفهوم، دارای ادله متعدد و قوی است. اسباب حبط و عوامل بطلان نیز در برخی موارد، همپوشانی دارد. واژگان کلیدی: حبط عمل، بطلان عمل، فقه، تفسیر، عموم و خصوص من وجه.

---

۱. دانشیار گروه فقه و حقوق، دانشکده الهیات، دانشگاه میبد، میبد، ایران (نویسنده مسئول) /

arzhang@meybod.ac.ir

۲. دانشجوی دکتری فقه و حقوق، دانشکده الهیات، دانشگاه میبد، میبد، ایران /

motaharifardmorteza@gmail.com

## ۱- مقدمه

قرآن کریم به عنوان مهم‌ترین منبع آموزه‌های اسلام با رویکردهای مختلف فقهی، فلسفی، عرفانی، کلامی و... روبرو شده و مآلاً رهیافت‌های گوناگونی را سبب شده است. نوع نگرش به قرآن و روش‌شناسی متناسب با آن موجب شده است تا بسیاری از مفاهیم به ظاهر همانند، آثار و نتایج متفاوتی در حوزه‌های مختلف علوم اسلامی و دینی داشته باشند. از جمله این مفاهیم، مقوله «حبط عمل» در آیات قرآن است که دیدگاه‌هایی در مورد آن، مطرح شده است. در دانش فقه، برخی اعمال در پاره‌ای موارد دارای حکم بطلان شده و باطل قلمداد می‌شوند. آیا این دو عنوان یکی بوده و همانند هستند یا دو مفهوم متفاوت‌اند یا اینکه گونه‌ای از هم‌پوشانی داشته و به تعبیر دانش منطق از نسبت عموم و خصوص من وجه برخوردارند؟ در این نوشتار، فهم تفسیری از آیات حبط، با فهم فقهی مقایسه شده و پس از جمع‌بندی و دسته‌بندی مفهومی و مصداقی به مقایسه با آثار فقهی این آیات پرداخته شده است. اهمیت این تحقیق، تبیین رویکرد دو حوزه علمی به یک مفهوم قرآنی و آثار آن است که به سهم خود راهی برای توسعه و تحول علوم انسانی بر مبنای قرآن است. گفتنی است این تحقیق بر اساس روش توصیفی-تحلیلی انجام شده است.

## ۲- واژه‌شناسی

واژه‌شناسی حبط و بطلان، پرداختن به سیر تاریخی آن با وجود دو حرف مشترک «ب.ط» در ریشه، ذکر مبنای لغویان و... خود تحقیقی جدا می‌طلبد لذا به قدر مختصر که در حصول غرض و نتیجه این تحقیق مؤثر باشد، بدان پرداخته می‌شود:

**حبط:** حبط نزد واژه‌شناسان (چه متقدم و چه متأخر)، معنای یکسانی دارد و بیانگر این حقیقت است که این واژه از گذشته تا به امروز، دچار تغییر، تحول و احیاناً دگردیسی و تبدل معنایی نشده است. حبط از بُن «ح.ب.ط»، گرفته شده و حالتی است که چهارپا در اثر خوردن زیاد، دچار تورم شکم شده و سرانجام هلاک می‌شود (فراهیدی، ۱۴۱۰، ج ۳، ص ۱۷۶/ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ص ۲۱۶/ ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۷، ص ۲۷۰/ قرشی، ۱۳۷۱، ج ۲، ص ۹۶). به نظر می‌رسد معنای لغوی حبط، قرابت زیادی با تعابیر قرآنی آن دارد که مترادف بطلان و بی‌اثر بودن است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ص ۲۱۶/ طریحی، ۱۳۷۵، ج ۴، ص ۲۴۱/ قرشی، ۱۳۷۱، ج ۲، ص ۹۶/ مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۲، ص ۱۵۷)؛ با این توضیح که گاه شکم چهارپا در اثر تورم، فربه به نظر می‌رسد، درحالی‌که در درون آن ضعف و موجبات هلاکت اوست و علوفه طعام‌گونه،

بی‌اثر بوده و به‌جای قوت‌بخشی و نیروزایی، سبب نابودی می‌شود. عملی که دچار حبط می‌شود، همین وضعیت بی‌اثری، بی‌ثمری و نابودی را دارد.

**بطلان:** واژه بطلان و مشتقات آن همانند حبط دارای معنای ثابتی بوده، هرچند در مصادیق مختلفی به کار رفته است. بطلان از ریشه «ب.ط.ل»، به معنای فساد، بیهودگی، فریب، سقوط، دروغ و نقیض حق آمده است (فراهیدی، ۱۴۱۰، ج ۷، ص ۴۳۱ / راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ص ۱۲۹ / طریحی، ۱۳۷۵، ج ۱۱، ص ۵۶ / قرشی، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۲۸۹ / مهیار، بی‌تا، ص ۱۷۴). این معانی در قرآن نیز در موارد مختلفی استعمال شده است که همه مصادیق آن، به‌گونه‌ای از تشابه معنایی برخوردارند. بنابراین معنای حبط و بطلان چه از جهت لغوی و چه در کاربردهای قرآنی دارای هم‌پوشانی است.

### ۳- آیات دال بر حبط عمل

آیاتی از قرآن کریم، حبط و عوامل آن را ذکر کرده است. جهت حصول درکی جامع از این موضوع در قرآن کریم، لازم است تا کل این آیات، البته به‌گونه‌ای مختصر بررسی شود. توضیح اینکه در کتب تفسیری غالباً نظرات به‌اختصار آورده شده بود و با علم به اینکه نظرات یا باید مستند باشد یا مستدل، بنا به غرض تحقیق (که همانا تطبیق نظرات مفسران و فقهاست) گاه به مبانی نظرات اشاره و گاهی نیز این‌چنین نشده است.

(۱) ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كَرْهٌ لَّكُمْ... وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾<sup>۱</sup> (بقره: ۲/۲۱۷).

بر اساس این آیه، ارتداد موجب حبط عمل است و این حبط به‌منزله عدم عمل و مساوی با فساد در عمل است و نه بطلان آن بعد از عمل. به‌عبارت‌دیگر گویا عمل، از اول وفق مأموریه نبوده است (طوسی، بی‌تا، ج ۲، ص ۲۰۸ / طبرسی، ۱۳۶۰، ج ۲، ص ۲۹۳ / جرجانی، ۱۴۰۴، ج ۲، ص ۲۸ / طیب، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۴۲۰)، هرچند برخی معتقدند که حتی بعد از توبه نیز اعمال سابق مرتد، حبط شده و دارای اجر و ثواب نخواهد بود (حسینی شیرازی، ۱۴۲۳، ج ۱، ص ۴۵). گویی شرط صحت عبادت، اسلام و ایمان است که این شرط باید تا آخر عمر وجود داشته باشد (طیب،

۱. جهاد در راه خدا، بر شما مقرر شد؛ در حالی که برایتان ناخوشایند است... کسی که از آیینش برگردد، و در حال کفر بمیرد، تمام اعمال نیک (گذشته) او، در دنیا و آخرت، برباد می‌رود؛ و آنان اهل دوزخند؛ و همیشه در آن خواهند بود.

۱۳۷۸، ج ۲، ص ۴۲۰)، ضمن آنکه آثار این فساد در عمل را باید در بُعد دنیوی و اخروی توأمان دانست (طبرسی، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۲۷۸/ سبزواری نجفی، ۱۴۱۹، ج ۱، ص ۴۰)؛ به عبارت دیگر مرتد در دنیا از احکام، آثار و مزایای مسلمانی محروم و در آخرت از ثواب و پاداش الهی بی بهره است (فیض کاشانی، ۱۴۱۸، ج ۱، ص ۱۰۳/ مکارم شیرازی، ۱۴۲۱، ج ۲، ص ۱۰۷/ حسینی همدانی، ۱۴۰۴، ج ۲، ص ۱۹۷/ شاه عبدالعظیمی، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۳۸۶/ مغنیه، ۱۴۲۴، ج ۱، ص ۳۲۵)؛ به علاوه وی، دست کم در پاره‌ای از حالات، استحقاق قتل را هم دارد (مغنیه، ۱۴۲۴، ج ۱، ص ۳۲۵). تحریم همسر و انتقال اموال به وارثان، از جمله آثار دنیوی حبط به جهت ارتداد است (مکارم شیرازی، ۱۴۲۱، ج ۲، ص ۱۰۷/ حسینی همدانی، ۱۴۰۴، ج ۲، ص ۱۹۷/ شاه عبدالعظیمی، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۳۸۶). برخی مفسران بر این باورند که به قرینه سایر آیات (مانند (محمد: ۴۷/ ۷-۹)) حبط در مورد مطلق اعمال، صادق است و نه فقط در مورد اعمالی که به قصد قربت نیاز دارد، چراکه قرآن، حبط را به کافران و منافقان هم نسبت داده، باینکه کفار عبادتی انجام نمی‌دهند (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۲۵۲).

بر اساس مطالب پیش گفته، در مقام استدلال برای اقوال فوق، چگونگی و مکانیسم حبط عمل چنین تصویر می‌شود: بین عمل انسان و عقاید وی، تأثیر و تأثر مستقیم وجود دارد. هرچند که عمل، واجد مصلحت فردی یا اجتماعی باشد؛ اما سزامندی و استحقاق پاداش و ثواب در گرو قصد قربت (عقیده پاک و خالص) است (حسینی همدانی، ۱۴۰۴، ج ۲، ص ۱۹۸). اصولاً ایمان از جمله صفات نفس بوده و به جهت اینکه همه شئون نفس، قابل تبدل و زوال است، تأثیر اعمال، منوط به ثبات ایمان<sup>۱</sup> در نفس (ملکه‌وار) تا پایان عمر است (همان، ج ۲، ص ۱۹۸/ طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۲۵۷). اعمال قالبی که عبارت از حرکت‌ها و هیئت‌ها و ذکرهایی است که وجود تدریجی دارند، دارای ثبات و تجسم نیستند اما حقیقت آن اعمال (یعنی داعی و انگیزه صدور آن اعمال)، از شئون جوهری نفس است و به حبط، تجسم و بطلان، متصف می‌شود. در این بیان، حبط عمل عبارت از باطل شدن عمل و زایل شدن مبادی آن از صفحه نفس و ارتداد، به معنای زوال ایمان از صفحه نفس آدمی است. البته ارتداد از رفتارهایی است که مُحبط سایر

۱. درک این مقوله نیازمند توجه به نکاتی است از جمله اینکه: (۱) یقین و ایمان دارای مراتب است و اصطلاحاً دارای منطقی فازی است. (۲) لازم است به تقسیم‌بندی کفر که در مقاله بدان پرداخته شده دقت شود؛ کفر به ایمان (کفر عملی) و کفر مطلق (کفر عملی و عدم ایمان) که مستند به اقوال صاحب‌نظران شده است. (۳) طبق لسان روایات ایمان دارای ابعادی است که باید به آن دقت شود: مانند ایمان عاریه‌ای، حصول ایمان، ثبات ایمان و...

اعمال هم هست. در روایی و ناروایی احباط، سخن‌ها و دیدگاه‌های مطلق و تفصیلی زیادی وجود دارد که خارج از مأموریت این نوشتار است.<sup>۱</sup>

(۲) ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَيَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ أُولَئِكَ الَّذِينَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ﴾<sup>۲</sup>  
(آل عمران: ۲۲/۳).

به‌موجب آیه شریفه، کفر، قتل انبیای الهی و کشتن آمران به قسط، باعث حبط عمل می‌شود. در واقع این معاصی، همسنگ یا منبعث و یا کاشف از کفر دانسته شده است. مفسران نیز هر آنچه در مورد حبط بر اثر ارتداد گفته‌اند، در این موضوع نیز تکرار کرده‌اند. به نظر می‌رسد اینکه در این آیه، مفسران تفاوت و تفصیلی بین گناهان کفر، قتل انبیا و کشتن آمران به قسط قائل نشده‌اند از آن‌روست که می‌توان کشتن نبی و قتل آمر به قسط را مرتبه بالایی از کفر دانست که در رفتار شخص، تجلی و تبلور یافته است. ضمن آنکه به کار بردن واژه قسط در عبارت آمران به قسط (عدالت اجتماعی)، قرینه‌ای است که این قتل، نه از سر اغراض شخصی، بلکه از روی کفر (اعتقاد ناصحیح) و به جهت تقابل با عدالت اجتماعی است. چراکه قسط و عدالت اجتماعی، چنان عام و فراگیر است که وجه عملی بخش اعظمی از آموزه‌های دینی تلقی می‌شود. برخی مفسران، کفر در این آیه را مقابله با حجج خداوند (در توحید، نبوت و...) و قتل انبیا را بغی و کشتن آمران به قسط را، قتل احبار<sup>۳</sup> دانسته که برای دین خدا حجت می‌آورند (ابن عجبیه، ۱۴۱۹، ج ۱، ص ۳۳۷) که البته این معانی نیز بیانگر ستیز با دین خدا قبل از ایمان آوردن است. بنابراین اثر این گناهان چه به‌عنوان «ارتداد پس از ایمان» باشد و چه به‌عنوان «ستیز با دین خدا قبل از ایمان»، یکسان تلقی شده و همه موجب حبط اعمال است.

(۳) ﴿... مَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾<sup>۴</sup> (مائده: ۵/۵).

۱. رک. طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۲۵۷/ نصیر الدین طوسی، ۱۳۷۲، ص ۴۳۹/ مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۱۱۴.  
۲. کسانی که نسبت به آیات خدا کفر می‌ورزند و پیامبران را بناحق می‌کشند، و (نیز) مردمی را که امر به عدالت می‌کنند به قتل می‌رسانند، و به کیفر دردناک (الهی) بشارت ده! آنها بندگان در دنیا و آخرت تباہ گردیده و کسی آنها را یاری نخواهد کرد.

۳. مراد از احبار علمای یهود است.

۴. و هر کس به ایمان کافر شود عمل او تباہ شده و در آخرت از زیانکاران خواهد بود.

در آیه شریفه، «کفر به ایمان» سبب حبط عمل دانسته شده است. به مدد قرائن در این آیه شریفه، به نظر می‌رسد منظور، حبط عمل در آخرت باشد چراکه عبارت ﴿وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ که از لحاظ نحوی، حال برای جمله قبل است (ابوالفتوح رازی، ۱۴۰۸، ج ۶، ص ۲۶۳) همین مطلب را افاده می‌کند. ملازمه خسران با حبط و کفر به ایمان از ظاهر آیه (حال بودن خسران برای حبط در آخرت و همچنین فاء در «فقد» که فاء نتیجه است و ملازمه کفر و حبط و خسران را نتیجه می‌دهد) به دست می‌آید، هرچند در حالت کلی (خارج از این آیه) شاید خسران اخروی ملازمه‌ای با حبط نداشته باشد.

ضمن آنکه خسران و حبط، از نظر مفهومی شاید دو چیز باشند ولی مصداقاً اشاره به یک چیز دارند باید افزود این کفر به سبب ارتداد و یا ستیز با اصل دین خدا نیست، بلکه عنوان «کفر ورزیدن به ایمان» خویش است. یعنی آیه، ناظر به کسی است که به ایمان خویش، کفر عملی داشته و به مفاد و لوازم ایمان خود، پای‌بندی ندارد و عملاً راه کفر را می‌رود. چنین شخصی با مرتد تفاوت دارد (ر.ک. همان، ج ۶، ص ۲۶۳). متفرع بر این سخن، رأی به حبط مطلق اعمال (دنیوی و اخروی) وی، نادرست است، زیرا وی از مزایای مسلمانی در دنیا بهره‌مند بوده و فقط از ثمرات اخروی عمل، محروم شده است. علامه طباطبایی معتقد است که «کفر به ایمان»، ترک و رها کردن عمل به مقتضای ایمان است. البته مراد، نه معنای مصدری ایمان (باور کردن) بلکه معنای اسم مصدری یعنی همان اثر حاصل از آن صفت ثابت قلبی مؤمن (یعنی اعتقادات حقه‌ای که منشأ اعمال صالح می‌شود) است.

ویژگی دیگر «کفر به ایمان» و مصداق این عنوان شدن، استمرار آن است. پوشاندن امور ثابت، به حسب تبادر آنگاه صادق است که استمرار و مداومت داشته باشد. به همین جهت، «کفر به ایمان» در مورد کسی صادق است که همواره عمل به مقتضای ایمان خود را ترک کند و همیشه و به گونه‌ای مداوم بر خلاف علم خود عمل نماید (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۵، ص ۳۳۲). امام صادق (ع) در مورد کفر به ایمان فرمود: «تَرَكَ الْعَمَلَ الَّذِي أَقَرَّ بِهِ، مِنْ ذَلِكَ أَنْ يُتْرَكَ الصَّلَاةَ مِنْ غَيْرِ سَقْمٍ وَ لَا شُغْلٍ.» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۳۸۴). این در حالی است که برخی از مفسران، کفر را به همان معنای مطلق (یعنی فقدان اصل ایمان و نه کفر به ایمان که مترادف فسق است) دانسته‌اند (طبرسی، ۱۳۶۰، ج ۶، ص ۲۱۶/ شیبانی، ۱۴۱۳، ج ۲، ص ۲۰۱). برخی نیز گفته‌اند از آن‌رو که صحت اعمال، فرع بر ایمان است، بر اعمال خیر و نیک این شخص، ثوابی مترتب نشده و آن اعمال باطل است

(شاه عبدالعظیمی، ۱۳۶۳، ج ۳، ص ۲۶). البته اگر این نوع کفر را فسق بدانیم، هم با تعریف «کفر به ایمان» سازگارتر است و هم با این سخن، این بطلان اعمال، در آخرت است (و نه در دنیا).

۴ ﴿وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا أَهْؤُلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ إِنَّهُمْ لَمَعَكُمْ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَأَصْبَحُوا خَاسِرِينَ﴾<sup>۱</sup> (مائده: ۵۳ / ۵). این آیه درباره منافقان است. مفسر بزرگی چون علامه طباطبایی، این آیه و چند آیه قبل و بعد از آن را بسیار پرسش‌برانگیز و تفسیر آن را مشکل و گفته‌های مفسران سلف و خلف را غالباً نظر شخصی می‌داند (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۵، ص ۶۰۳). از آنجاکه نفاق، نوعی اختفای باطن پلید در پس ظاهر وجیه است، خداوند نیز ظرف حبط را (که دنیا باشد یا آخرت)، در آیه نیاورده است. افزون بر اینکه در آیه بعد (مائده: ۵۴ / ۵) سخن از ارتداد است که هم می‌توان آن را قرینه‌ای برای گونه‌شناسی نفاق در آیه دانست و هم می‌توان آن را وجهی برای تفصیل بین نفاق و ارتداد در آیه ۵۳ مائده قرار داد. البته خوانش‌های دیگری نیز وجود دارد. برخی حبط در آن را همانند ارتداد ذیل آیه ۲۱۷ سوره بقره، مطلق دانسته‌اند (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۴، ص ۴۱۲ / طیب، ۱۳۷۸، ج ۴، ص ۳۹۶) و برخی حبط را در این آیه با فرض مسلمان بودن دانسته و می‌گویند آن شخص، مسلمان است، اما قلب او در تسخیر کفر و کافران است و بالتبع خسران اخروی او را نتیجه می‌گیرند (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۵، صص ۶۱۵، ۶۱۹). مستند این نتیجه‌گیری آن است که دیدن و مشاهده وضعیت سخت منافقان توسط مؤمنان و سخنان ایشان - که در آیه به آن اشاره شده است - در سرای قیامت و آخرت اتفاق می‌افتد نه در دنیا (سلطانعلیشاه، ۱۳۷۲، ج ۴، ص ۳۵۰)؛ حتی آیه ۵۲ مائده ناظر به حالت اسفبار آن‌ها در درونشان بوده و آیه دلالتی در بروز خارجی این پشیمانی نداشته است. برخی این حبط را دو سویه می‌دانند: یکی جهت حبط دنیوی، یعنی درست انجام ندادن اعمال (طبق دستور) و سوی دیگر، حبط اخروی که ناشی از نداشتن ایمان است (طبرسی، ۱۳۶۰، ج ۷، ص ۷۵).

۵ ﴿ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾<sup>۲</sup> (انعام: ۸۸ / ۶).

۱. آنها که ایمان آورده‌اند می‌گویند: «آیا این (منافقان) همانها هستند که با نهایت تأکید سوگند یاد کردند که با شما هستند؟! (چرا کارشان به اینجا رسید؟!))» (آری، اعمالشان نابود گشت، و زیانکار شدند).
۲. این، هدایت خداست؛ که هر کس از بندگان خود را بخواهد با آن راهنمایی می‌کند! و اگر آنها مشرک شوند، اعمال (نیکی) که انجام داده‌اند، نابود می‌گردد (و نتیجه‌ای از آن نمی‌گیرند).

این آیه در مورد شرک نسبت به هدایت الهی است که هم کفران نعمت است و هم نافی توحید (و نافی لوازم آن یعنی پای‌بندی و ابقای بر عبودیت) (ر.ک. طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۷، ص ۳۴۷). آیه، قرائنی روشن و فراگیر و ضابطه‌ای مشخص را برای تشخیص ظرف حبط و میزان حبط عمل، بیان نمی‌کند، بنابراین قدر متیقن زمان حبط عمل، آخرت است. همچنین از این آیه بر نمی‌آید که بر اثر شرک، پاداشی که نسبت به اعمال گذشته خود مستحق بودند، از بین می‌رود در حالی که این مطلب، مسلم و اجماعی است که مشرک، هیچ‌گونه پاداشی ندارد (طبرسی، ۱۳۶۰، ج ۸، ص ۱۷۵).

﴿وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ لِقَاءِ الْآخِرَةِ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾<sup>۱</sup>  
(اعراف: ۱۴۷/۷).

بر اساس آیه فوق، حبط اعمال به علت تکذیب و انکار آیات الهی است (مغنیه، بی تا، ج ۱، ص ۲۱۵) و البته تحقق این حبط در آخرت است. می‌توان گفت آنچه در مورد آثار کفر مطلق، صادق است در اینجا نیز وجود دارد (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۶، ص ۳۶۹). نکته اینکه حبط عمل و بی‌اجر بودن آن، خود گونه‌ای از مجازات و کیفر است. البته شاید تصور شود کفار که به قیامت اعتقاد ندارند تا در راستای آن، عمل و اجری از آن انتظار داشته باشند، فلذا تعبیر حبط در موردشان بی‌معناست و جنبه انذاری ندارد. لکن ذکر این نکته مفید است که بی‌اجر بودن اعمال دنیوی در آخرت که مترادف حبط است نتیجه‌اش تهی بودن دست کافر در روز جزاست که جنبه انذاری هم دارد. همچنین این فرض که کافر اصلاً قیامت را قبول ندارد تا از بی‌اجر بودن عملش هراس داشته باشد نیازمند توجه به این نکته است که قرآن در مقام انذار و تنبه کافر به تکلیف وی است زیرا کافر نیز مکلف به اصول و فروع است (که بعداً توضیح آن خواهد آمد)، حال وی تحت تأثیر قرار بگیرد یا نگیرد و قرآن وظیفه ابلاغ دارد: ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾<sup>۲</sup> (بقره: ۶/۲)

۱. و کسانی که آیات، و دیدار رستاخیز را تکذیب (و انکار) کنند، اعمالشان نابود می‌گردد؛ آیا جز آنچه را عمل می‌کردند پاداش داده می‌شوند؟!  
۲. کسانی که کافر شدند، برای آنان تفاوت نمی‌کند که آنان را (از عذاب الهی) بترسانی یا نترسانی؛ ایمان نخواهند آورد.



(۷) ﴿مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ شَاهِدِينَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ بِالْكَفْرِ أُولَٰئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ

وَفِي النَّارِ هُمْ خَالِدُونَ﴾<sup>۱</sup> (توبه: ۱۷/۹)

بر اساس آیه شریفه، شرک و کفر موجب می‌شود مطلق اعمال کافران، حتی اموری مانند ساخت مساجد، باطل باشد. البته انحصار موضوع آیه در آبادی مساجد، وجهی ندارد زیرا دلیل و فلسفه تشریح حکم، یعنی بطلان عمل، کفر است و قابل تسری به سایر اعمال هم هست (ر.ک. همان، ج ۷، ص ۳۱۵). مؤید دیگر این گزاره که «بطلان مطلق اعمال کافران به دلیل کفر است (و نه صرفاً به خاطر انجام برخی امور)»، این است که ﴿أُولَٰئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ وَفِي النَّارِ هُمْ خَالِدُونَ﴾ در آیه به فصل آورده شده، نه وصل. یعنی با حرف عطف (واو) آن را به ماقبل خود متصل نکرد (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۹، ص ۲۶۷). از نظر برخی، گستره زیاد حبط، به گونه‌ای که همان اعمالی را که مانند مردمان باایمان انجام می‌دادند، فرابگیرد و باطل باشد، به خاطر آن است که آن را به شکلی انجام می‌دادند که نزد خدا، مستحق و سزایمند ثواب نبودند (طبرسی، ۱۳۶۰، ج ۱۱، ص ۴۰) و به زعم پاره‌ای دیگر، هرچند عمل آنان مشابه مؤمنان بوده، اما مصدر و منبع عمل (یعنی قلب که کفرآلود و ناسالم است)، فاسدکننده عمل ایشان است<sup>۲</sup> (سلطانعلیشاه، ۱۳۷۲، ج ۶، ص ۷۲).

(۸) ﴿كَالَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْكُمْ قُوَّةً وَ أَكْثَرَ أَمْوَالًا وَ أَوْلَادًا فَاسْتَمْتَعُوا بِخَلَاقِهِمْ فَاسْتَمْتَعْتُم بِخَلَاقِكُمْ كَمَا اسْتَمْتَعَ الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ بِخَلَاقِهِمْ وَ خُضْتُمْ كَالَّذِي خَاضُوا أُولَٰئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي

الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ أُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ﴾<sup>۳</sup> (توبه: ۶۹/۹)

۱. شرکان حق ندارند مساجد خدا را آباد کنند در حالی که به کفر خویش گواهی می‌دهند! آنها اعمالشان نابود (و بی ارزش) شده؛ و در آتش (دوزخ)، جاودانه خواهند ماند!
۲. علامه طباطبایی این آیه را دارای دو نتیجه مهم می‌داند: اول اینکه هیچ عمل لغو و بی‌فایده‌ای در دین تشریح نشده که بدون اثر باشد و بنابراین عمل جایز (البته جواز به معنای اعم، که شامل واجبات و مستحبات و مباحات می‌شود) آن عملی است که دارای اثر مفیدی برای فاعلش باشد. دوم اینکه جواز هر عملی منوط به این است که قبلاً خداوند به فاعلش اجازه و حق داده باشد که آن را انجام دهد و مانع انجام آن نشده باشد (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۹، ص ۲۶۸).
۳. (شما منافقان،) همانند کسانی هستید که قبل از شما بودند (و راه نفاق پیمودند؛ بلکه) آنها از شما نیرومندتر، و اموال و فرزندانشان بیشتر بود! آنها از بهره خود (از مواهب الهی در راه گناه و هوس) استفاده کردند؛ شما نیز از بهره خود، (در این راه) استفاده کردید، همان گونه که آنها استفاده کردند؛ شما (در کفر و نفاق و استهزای مؤمنان) فرو رفتید، همان گونه که آنها فرو رفتند؛ (ولی سرانجام) اعمالشان در دنیا و آخرت نابود شد؛ و آنها همان زیانکارانند!

در این آیه عمل منافقان در دنیا و آخرت، به حبط محکوم شده است. از کلام مفسران برمی آید منظور از حبط در دنیا، بطلان اعمال آن‌ها از حیث فقهی نیست بلکه مراد، از بین رفتن آثار تکوینی اعمال در دنیا و بی‌بهرگی از نعمات حاصل از اعمال و به‌طریق‌اولی نابودی ثواب آن در آخرت است (ر.ک. طبرسی، ۱۳۶۰، ج ۱۱، ص ۱۴۸ / طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۹، ص ۴۵۴ / مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۸، ص ۳۳). ابوالفتوح رازی می‌گوید منظور از حبط دنیوی در این آیه و موارد مشابه، آن است که آبرو و اعتبار که محصول این اعمال بوده و همچنین اوصافی که شرط در حیطه اسلام دانستن این اشخاص بوده، نزد خدا و رسول او نفی شده و راز و سرّ کفر و نفاق ایشان فاش شده و در آخرت نیز ثوابی نخواهند داشت (ابوالفتوح رازی، ۱۴۰۸، ج ۹، ص ۲۸۸). البته شاید گفته شود برخی منافقان گرفتار چنین وضعیتی نشدند و به تعبیر قرآن ﴿مَرَدُّوا عَلَی النَّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ﴾ (توبه: ۱۰۱ / ۹) که حتی پیامبر (ص) آن‌ها را نمی‌شناخت. در پاسخ باید گفت، فعل جمع وارد شده در آیه ۱۰۱ توبه شاید ظهور در این داشته باشد که پیامبر (ص) نیز منافقین را بعضاً نمی‌شناخته ولی این ظهور، خلاف اصل است (علم غیب پیامبر (ص) و...) و معنای آیه تخصیص خورده و نشناختن منافق، محصور در مسلمانان می‌شود. همچنین برخی منافقان در اسلام که به‌ظاهر توسط فرق مختلف ستوده شده‌اند، همین‌که توسط عده‌ای دیگر از مسلمانان، منافق شناخته شده و مورد لعن‌شان واقع می‌شوند، بدان معناست که از آثار تکوینی اعمال در دنیا (که یک مصداق آن تحسین دیگران است) نیز بی‌بهره هستند.

همچنین شاید گفته شود آیه درصدد بیان این نکته است که کفار سابق، با وجود قدرت بیشتری که داشتند امکانات خود را برای محو دین به کار گرفتند، اما تمام اقداماتشان حبط شد؛ یعنی نه‌تنها غرض آن‌ها حاصل نشد بلکه اقداماتشان باعث نابودی آن‌ها و اعتلای دین شد. باید دقت نمود که با این تعبیر، حبط به بی‌اثر شدن غرض فاعل از عمل برمی‌گردد درحالی‌که سنخ حبط و منشأ آن در دنیا و آخرت (به دلیل عطف ظرف و ارجاع به یک فعل یعنی ﴿حَبَطْتُ﴾) یکی باید باشد، هرچند مصداق دنیوی و اخروی آن متفاوت باشد. لذا منظور آیه این است که یک استفاده طبیعی و دنیوی از امکانات داریم که شما کفار و مؤمنان هر دو بهره‌بردار و یک آثار دنیوی و اخروی از سنخی دیگر بر اعمالتان مترتب است که برای منافق این آثار نیست ولی برای مؤمن این آثار ثابت است. نهایتاً اینکه می‌توان گفت بله؛ حبط به معنای نقض غرض کفار و منافقین از اعمالشان نیز می‌تواند باشد و از طرفی طبق ظهور آیه به معنای بی‌بهرگی آن‌ها از امکاناتی است که می‌توانست توشه آخرت و همچنین آثار تکوینی اعمال در دنیا باشد (طبق

گفته مفسران فوق‌الذکر؛ لذا با توجه به ارتباط آیه و مدلول در ظاهر، نظر برگزیده در این مقاله، معنای حقیقی حبط خواهد بود و معنای دیگری (بی‌اثر شدن غرض فاعل از عمل) (در صورت مردود ندانستن) می‌تواند معنای مجازی باشد زیرا اصل بر عدم اشتراک لفظی است.

۹ ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ وَ حِطَّ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَ بَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾<sup>۱</sup> (هود: ۱۶/۱۱).

آیه فوق، عمل کفار یا کسانی را که در مقابل حق خاضع نمی‌شدند دچار حبط می‌داند، به‌گونه‌ای که حتی اگر آثار دنیوی آن (مال، جمال و جاه) به آنان اعطا شود، اما از نظر باطنی و اخروی، اعمالشان باطل است (طبرسی، ۱۳۷۷، ج ۳، ص ۱۲۰). گویا از ذکر کلمه «حبط» این توهم پیش آمد که اعمال آن‌ها درست بوده و بعداً دچار حبط شده است؛ اما در رفع این توهم آمده که اعمال آن‌ها از ابتدا باطل بوده و اصلاً هیچ بهره‌ای از حق ندارد. به عبارت دیگر، اعمال از همین‌الان و بالفعل باطل است، نه اینکه باطل بودن، در آخرت عارض شود (سلطانعلیشاه، ۱۳۷۲، ج ۷، ص ۲۸۳). این نکته حائز اهمیت است که تفاوت «صنع» و «عمل» می‌تواند گویای تفاوت دلالت باطل و محبوظ در این آیه باشد. صنع به عملی گفته می‌شود که پشت آن فکر و دقت نهفته است (قریشی، ۱۳۷۱، ج ۴، ص ۱۵۴) ولی عمل، این بار معنایی را ندارد (همان، ج ۵، ص ۴۵)<sup>۲</sup> لذا حبط در صنع شاید توهم ایجاد کند که کار درست بوده بعداً بی‌اثر شده ولی باطل بودن عمل، دال بر این است که اساساً بی‌اثر شده یا بوده است.

۱۰ ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَ لِقَائِهِ فَحِطَّتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزَنًا﴾<sup>۳</sup> (کهف: ۱۸/۱۰۵). در آیه شریفه، کفر به آیات (انفسی و وحیانی)، سبب حبط عمل معرفی شده است. به استناد روایتی از حضرت امیر (ع)، کفر در این آیه از سنخ کفر اهل کتاب است که در مقابل دین اسلام، عناد و لجاجت داشته و در دین خود، بدعت گذاشته و اعمالشان تباه شد. گفتنی است بدعت در دین از سوی اهل کتاب به این معنا است که بر پایه آموزه ادیان الهی، با

۱. (ولی) آنها در آخرت، جز آتش، (سهمی) نخواهند داشت؛ و آنچه را در دنیا (برای غیر خدا) انجام دادند، بر باد می‌رود؛ و آنچه را عمل می‌کردند، باطل و بی‌اثر می‌شود!

۲. درواقع، صنع عملی ارادی است که دقت و تخصص در آن نهفته است و اخص از عمل است. عمل اخص از فعل و از روی علم و اراده است و فعل، رفتار اعم از ارادی و غیرارادی است.

۳. آنها کسانی هستند که به آیات پروردگارشان و لقای او کافر شدند؛ به همین جهت، اعمالشان حبط و نابود شد؛ از این رو روز قیامت، میزانی برای آنها برپا نخواهیم کرد!

آمدن پیامبر جدید، پیروان ادیان پیشین باید به پیامبر جدید ایمان می‌آوردند. نپذیرفتن پیامبر جدید، بدعتی از سر هوای نفس تلقی می‌شود (طبرسی، ۱۳۶۰، ج ۱۵، ص ۱۳۲) زیرا سنت تکمیل ادیان در دین خود را به نفع منافع خود تفسیر کرده و یا تغییر دادند. بنابراین برای تشخیص میزان کفر و انطباق این آیه با آن و موجبات حبط، طبق شأن نزول آیه، باید برای کفار، کفر مطلق را موجب حبط و بطلان مطلق اعمال دانست و برای مسلمانان این کفر را از نوع «کفر به ایمان» (مترادف فسق) تلقی نمود که پیامدها و تبعات آن، در آخرت رخ خواهد نمود.

(۱۱) ﴿أَشِحَّةً عَلَيْكُمْ فَإِذَا جَاءَ الْخَوْفُ رَأَيْتَهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ تَدُورُ أَعْيُنُهُمْ كَالَّذِي يُغْشَى عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَإِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ سَلَقُوكُمْ بِأَلْسِنَةٍ جِدَادٍ أَشِحَّةً عَلَى الْخَيْرِ أُولَئِكَ لَمْ يُؤْمِنُوا فَأَحْبَطَ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا﴾<sup>۱</sup> (احزاب: ۳۳/۱۹).

این آیه حبط عمل را به سبب نفاق می‌داند چراکه نفاق، گونه‌ای از کفر خفی و پنهان است. اعمال منافقان باطل است زیرا برای خدا انجام نگرفته که مستحق ثواب باشد (طوسی، بی‌تا، ج ۸، ص ۳۲۷). از مجموع تفاسیر از جمله تفسیر بیان السعاده گنابادی (به‌عنوان نمونه) همین نکته برمی‌آید که ماهیت حبط در اینجا، زوال ثواب اخروی است و گرنه صورت ظاهری و دنیایی منافق (هرچند در درون، کافر و منکر باشد)، همچون مسلمانان است (سلطانعلیشاه، ۱۳۷۲، ج ۱۱، ص ۴۳۷).

(۱۲) ﴿وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكَ لَئِن أَشْرَكَتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾<sup>۲</sup> (زمر: ۶۵/۳۹). طبق این آیه، حبط اعمال به معنی محو آثار و ندادن پاداش عمل به خاطر شرک است؛ زیرا شرط قبولی اعمال، اعتقاد به اصل توحید بوده و بدون آن، نمی‌توان از پذیرش اعمال سخن گفت (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۱۹، ص ۵۲۷). ابن عباس گوید این خطاب در حق پیامبر (ص)، تأدیب است (چراکه پیامبر از گناه شرک، محفوظ و معصوم است) و اما نسبت به دیگر مردم، تهدید به شمار می‌رود. معنی آیه چنین است: کسی که در عبادت خدا

۱. آنها در همه چیز نسبت به شما بخیلند؛ و هنگامی که (لحظات) ترس (و بحرانی) پیش آید، می‌بینی آنچنان به تو نگاه می‌کنند، و چشمهایشان در حدقه می‌چرخد، که گویی می‌خواهند قالب تهی کنند! اما وقتی حالت خوف و ترس فرو نشست، زبانهای تند و خشن خود را با انبوهی از خشم و عصبانیت بر شما می‌گشایند (و سهم خود را از غنایم مطالبه می‌کنند!) در حالی که در آن نیز حریص و بخیلند؛ آنها (هرگز) ایمان نیاورده‌اند، از این رو خداوند اعمالشان را حبط و نابود کرد؛ و این کار بر خدا آسان است.

۲. به تو و همه پیامبران پیشین وحی شده که اگر مشرک شوی، تمام اعمال تباہ می‌شود و از زیانکاران خواهی بود!

شرک بورزد و بتان و غیر آنها را در عبادت خدا شریک قرار دهد، عبادت او بر وجهی قرار می‌گیرد که استحقاقی برای ثواب پیدا نمی‌کند. از همین رو خداوند این عمل را به حبط و تباهی وصف می‌کند؛ زیرا اگر عمل، برای خداوند، خالص باشد سزاوار ثواب خواهد (طوسی، بی‌تا، ج ۹، ص ۴۴ / طبرسی، ۱۳۶۰، ج ۲۱، ص ۲۰۹). در واقع مراد از حبط عمل این است که گویی عملی انجام نشده (کأن لم یکن)، نه اینکه انجام شده و قبولی آن نفی شده باشد (شاه عبدالعظیمی، ۱۳۶۳، ج ۱۱، ص ۲۶۶).

۱۳ ﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ﴾<sup>۱</sup> (محمد: ۹ / ۴۷). در آیه مبارکه، کراهت و نفرت نسبت به ﴿مَا أَنْزَلَ اللَّهُ﴾، کفر تلقی شده که می‌تواند اقسامی داشته باشد؛ کفر به خدا و یا کفر به رسول و یا کفر به بعضی از امور همچون جهاد در راه خدا که خداوند توسط رسول خود نازل کرده است. این کفر با همه اشکالش، از موجبات حبط عمل معرفی شده است. اطلاق عنوان کفر به سبب کراهت و ناخشنودی قلبی آنان است نسبت بدانچه که خدا فرستاده است (مدرسی، ۱۳۷۷، ج ۱۳، ص ۲۱۳). بنابراین از بین رفتن اعمال، یا به آن جهت است که بر خلاف وجه مأموریه واقع شده است (طوسی، بی‌تا، ج ۹، ص ۲۹۴) و یا از آن روست که در اثر تکرار انکار، ایمانشان به کفر تبدیل شده است. مستند این سخن آن است که ترتب ثواب بر اعمال، فرع بر ایمان است و کفر، مانع آن (کاشانی، ۱۳۳۶، ج ۸، ص ۳۴۱).

۱۴ ﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اتَّبَعُوا مَا أَسْخَطَ اللَّهُ وَكَرِهُوا رِضْوَانَهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ﴾<sup>۲</sup> (محمد: ۲۸ / ۴۷)

در این آیه خداوند از حبط اعمال منافقان خبر می‌دهد که از پذیرش فرامین خداوند - که یک مصداق آن، ولایت اهل بیت (ع) است - کراهت و کینه داشته و در نهایت هم راه ارتداد را در پیش گرفتند (شریف لاهیجی، ۱۳۷۳، ج ۴، ص ۱۷۷ / کاشانی، ۱۳۳۶، ج ۸، ص ۳۵۲). بنابراین اعمالی (مانند نماز، صدقه و...) که قبولی آن فرع بر ایمان است، حبط می‌شود (همان، ج ۸، ص ۳۵۳ / شریف لاهیجی، ۱۳۷۳، ج ۴، ص ۱۷۷ / طبرسی، ۱۳۶۰، ج ۲۳، ص ۸۴). سبب کیفر و عقاب آنان این است که اعمالشان حبط شده است و حبط اعمال نیز به خاطر پیروی از آنچه

۱. این بخاطر آن است که از آنچه خداوند نازل کرده کراهت داشتند؛ از این رو خدا اعمالشان را حبط و نابود کرد!  
 ۲. این بخاطر آن است که آنها از آنچه خداوند را به خشم می‌آورد پیروی کردند، و آنچه را موجب خشنودی اوست کراهت داشتند؛ از این رو (خداوند) اعمالشان را نابود کرد!

مایه خشم خدا است و به سبب کراهت از خشنودی خدا بوده است (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۸، ص ۳۶۴).

(۱۵) ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَشَاقُّوا الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا وَسَيُحِطُّ أَعْمَالُهُمْ﴾ (محمد: ۴۷ / ۳۲).

در این آیه، کفر ورزیدنی که توأم با صد عن سبیل الله باشد، موجب حبط عمل است. آیه دلالت دارد که راه راست و مسیر هدایت برای این دسته از کافران روشن شده ولی آن را نپذیرفته و با عناد و نفاق، از آن راه، منحرف شده‌اند. پاره‌ای مفسران بر آن‌اند که اینان، اهل کتاب هستند که حقانیت ثابت شده پیامبر اسلام (ص) را نپذیرفته‌اند. برخی دیگر می‌گویند آنان سردمداران ضلالت‌اند که به خاطر جاه‌طلبی و ریاست، مانع راه حق شده‌اند. این تفسیر مبتنی است بر اینکه واژه عناد و رفتار عنادآمیز در قرآن، معمولاً به سردمداران و راهبران مسیر گمراهی و ضلالت، نسبت داده می‌شود نه به پیروان و راهروان (طبرسی، ۱۳۶۰، ج ۲۳، ص ۸۹). به هر روی وجه مشترک مصادیق این آیه، کفر و صد عن سبیل الله و دشمنی با رسول خداست، چه قبل از ایمان آوردن (مانند کفار مکه که راهبران ضلالت بودند) و چه بعد از ایمان آوردن (مانند مرتدان) (ر.ک. طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۸، ص ۳۶۶ / مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۲۱، ص ۴۸۵). علامه طباطبایی بر این باور است از آن جهت که آیه شریفه در صدد تحریک و تشویق مؤمنان به کارزار با مشرکان و بیان امید به پیروزی است، خداوند اعمال کافران را بی‌نتیجه کرده و توانی را که برای هدم اساس دین، مصرف می‌کنند و آنچه را برای خاموش کردن نور خدا به کار می‌بندند، بی‌ثمر و بی‌اثر می‌کند (همان‌جا). البته این معنا، با معنای مشهور حبط که مفسران گفته‌اند، تفاوت دارد. به نظر نگارندگان، سین تسویف (مستقبل) برای حبط عمل بعد ﴿مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ﴾ است. لذا این حبط به معنای بی‌اثر شدن غرض کفار در هدم اسلام نیست، زیرا بی‌اثر کردن عمل دشمنی کفار، قبل یا بعد از ﴿مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ﴾ تفاوتی نداشته که آیه بدان اشاره کرده است. لذا منظور، بی‌اثر شدن عمل آن‌هاست بدین صورت که اعمالشان که در اثر هدایت می‌توانست در مسیر خیر و منشأ اثر شکل بگیرد، سوء و بی‌اثر شده و به‌جای ضرر به خدا در واقع ضرری به خودشان

۱. آنان که کافر شدند و (مردم را) از راه خدا بازداشتند و بعد از روشن شدن هدایت برای آنان (باز) به مخالفت با رسول (خدا) برخاستند، هرگز زبانی به خدا نمی‌رسانند و (خداوند) بزودی اعمالشان را نابود می‌کند!

است. ﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ﴾<sup>۱</sup> (فصلت: ۴۱ / ۴۶). بنابراین پذیرفتن تفسیر علامه طباطبایی مبنی بر بی‌اثر شدن دشمنی با اسلام، دشوار است. ضمن آنکه نباید این توهم پیش آید که سین تسویف، ناظر به استقبال نزدیک است و بنابراین آیه ناظر به حبط اخروی نیست و ناظر به هدم غرض کفار در نابودی اسلام است؛ چراکه سین تسویف در قرآن در مواردی به آخرت و وعده و وعید اشاره داشته است؛ مثلاً: ﴿سَنُؤْتِيهِمْ أَجْرًا عَظِيمًا﴾ (نساء: ۱۶۲ / ۴) و ﴿وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ﴾<sup>۲</sup> (شعراء: ۲۶ / ۲۲۷).

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَن تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنتُمْ لَا تَشْعُرُونَ﴾<sup>۳</sup> (حجرات: ۲ / ۴۹).

طبق آیه شریفه، بلند نمودن صدا در برابر پیامبر (ترفع صوت عند النبی (ص)) و همچنین فریاد زدن در محضر ایشان باعث حبط عمل است. از آنجاکه عمل غیر عمد مستحق کیفر نیست، ﴿لَا تَشْعُرُونَ﴾ باید ناظر به عدم التفات به آثار شدید این عمل سوء باشد، نه غیر عمدی بودن عمل. همچنین فرق است بین ﴿لَا تَشْعُرُونَ﴾ و «لا تعلمون». آن‌ها دانسته کاری را می‌کنند که به آثار سوء آن غافل‌اند نه جاهل. ضمن آنکه عمد یا غیر عمد بودن عمل، از آثار وضعی آن جلوگیری نمی‌کند و حبط بعضی اعمال در اثر پاره‌ای اعمال، از آثار وضعی است. در این آیه، این عمل چنانچه به قصد توهین به مقام شامخ نبی و نبوت باشد، عنوان کفر داشته و موجب کفر است و اگر بدون این قصد و انگیزه باشد، مصداق ایذاء خواهد بود و گناه است. در صورت اول، علت حبط و نابودی اعمال، کفر است. در حالت دوم نیز منعی وجود ندارد که چنین عمل زشتی، باعث نابودی ثواب بسیاری از اعمال گردد. قبلاً گذشت که از بین رفتن ثواب پاره‌ای از اعمال به سبب انجام برخی از گناهان خاص و همین‌طور نابود شدن اثر برخی از گناهان به وسیله اعمال صالح، بی‌مانع است. یعنی نه با محذوری عقلی مواجه است و نه دلیلی شرعی بر منع آن وجود دارد. بلکه حتی دلایل قرآنی و روایی متعدد بر وجود آن دلالت دارد. هرچند این تأثیر و تأثر

۱. کسی که عمل صالحی انجام دهد، سودش برای خود اوست؛ و هر کس بدی کند، به خویشتن بدی کرده است؛ و پروردگارت هرگز به بندگان ستم نمی‌کند!

۲. آنها که ستم کردند به زودی می‌دانند که بازگشتشان به کجاست!

۳. ای کسانی که ایمان آورده‌اید! صدای خود را فراتر از صدای پیامبر نکنید، و در برابر او بلند سخن مگویید (و داد و فریاد نزنید) آن گونه که بعضی از شما در برابر بعضی بلند صدا می‌کنند، مبادا اعمال شما نابود گردد در حالی که نمی‌دانید!

به صورت یک قانون کلی در همه حسنات و سیئات ثابت نشده است، اما اجمالاً و به نحو جزئی در مورد پاره‌ای از حسنات و سیئات مهم، امری مسلم و مفروغ‌عنه است (ر.ک. طباطبایی، ج ۱۸، صص ۴۵۹/ مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۲۲، ص ۱۳۸). افزودنی است که نهی در این آیه، نهی مقدمی و از باب احتیاط نبوده، بلکه نهی‌ای نفسی بوده که خودش ذاتاً ممنوع و منهی‌عنه است (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۸، ص ۴۶۱)؛ یعنی بالا بردن صدا، مقدمه کار دیگر نیست که بتوان آن را نهی مقدمی تلقی کرد بلکه نهی نفسی است. صاحب مجمع‌البیان می‌گوید: اصحاب ما بر این عقیده‌اند که حبط در این آیه ناظر بر این است که در صورت ترفیع صوت، ثواب مصاحبت با پیامبر (ص) از بین رفته و حبط شده است چراکه مطابق مأموریه انجام نیافته است (طبرسی، ۱۳۶۰، ج ۲۳، ص ۱۹۰)، نه اینکه اعمال دیگرشان از بین برود. هرچند به نظر می‌رسد واژه «اعمال» که جمع است، مانع از سازگاری تفسیر مزبور با لغت می‌شود؛ چرا که مصاحبت با پیامبر عملی واحد است.

#### ۴- آیات دال بر بطلان عمل

آیاتی وجود دارد که بر بطلان عمل به واسطه انجام برخی رفتارها دلالت دارند که در ادامه خواهد آمد.

آیه نخست) ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَبْطُلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِثَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا لَا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِّمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾<sup>۱</sup> (بقره: ۲/ ۲۶۴). بر اساس این آیه، یکی از علل بطلان عمل، منت نهادن و آزار در بخشش‌هاست<sup>۲</sup>. دلالت آیه تنها این است که به سبب منت و اذیت، صدقه بی‌اجر شده، نه اینکه موجب بطلان اعمال دیگر شود (طباطبایی، ۱۳۷۴،

۱. ای کسانی که ایمان آورده‌اید! بخشش‌های خود را با منت و آزار، باطل نسازید! همانند کسی که مال خود را برای نشان دادن به مردم، انفاق می‌کند؛ و به خدا و روز رستاخیز، ایمان نمی‌آورد؛ (کار او) همچون قطعه سنگی است که بر آن، (قشر نازکی از) خاک باشد؛ (و بذرهایی در آن افشاندن شود)؛ و رگبار باران به آن برسد، (و همه خاکها و بذرها را بشوید،) و آن را صاف (و خالی از خاک و بذر) رها کند. آنها از کاری که انجام داده‌اند، چیزی به دست نمی‌آورند؛ و خداوند، جمعیت کافران را هدایت نمی‌کند.

۲. شاید علت اینکه صدقه، جمع آورده شده ﴿صدقاتکم﴾، این باشد که بخشش‌ها، قالب‌های مختلفی دارند. انفاق، زکات، خمس، وقف، هدیه، بخشش در قالب وصیت، گونه‌هایی از این قالب‌ها هستند. در منابع فقهی، این موارد به شرح و تفصیل بیان می‌شوند.



ج ۲، ص ۵۹۷). به دیگر سخن، خود عمل در اینجا باطل و حابط است، نه مُحَبَط و نه مُبَطَّل. البته طبق ظاهر آیه، ریا را نیز در بطلان بخشش‌ها، باید به منت و آزار ملحق دانست. دلیل این بطلان آن است که هر کاری به همان نیتی که انجام شده، سزاوار همان پاداش و یا کیفر است (طبرسی، ۱۳۶۰، ج ۳، صص ۱۴۵-۱۴۶).

از جهت دیگر ریا و منت، شاید به نوعی از کفرورزی درونی (البته شرک خفی)، شخص نشأت می‌گیرد و گرنه وی برای رضای خدا باید عمل را انجام می‌داد، نه برای رضای دیگران و نه طمع منافع و تقاضای مطامع دنیوی. رفتار برای غیر خدا، ظهور و نمودی از نفاق و کفر نفس است (شاه عبدالعظیمی، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۴۸۱/فاضل مقداد، ۱۴۱۹، ج ۱، ص ۲۴۶). این معنا از طریق دیگری نیز قابل تبیین و بیان است: خداوند نفرمود «لَا تَبْطُلُوا أَعْمَالَكُمْ بِالْمَنِّ وَالرِّيَاءِ»، یعنی ریا را جداگانه ذکر کرد. با توجه به اینکه صدر آیه خطاب به مؤمنان است ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا﴾ و با عنایت به اینکه ریا با ایمان، سازگار نیست، آن را جداگانه آورده و به مؤمنان هشدار داد که اعمال (که در اینجا مصداق آن صدقات است) خود را با منت و اذیت که با ایمان قابل جمع است، نابود نسازند. گفتنی است که شرک خفی (درونی و نامحسوس برای شخص) که به مقام ظهور نرسیده باشد، با ایمان جمع می‌شود، اما شرک در مقام عمل که انسان عملی را ریاکارانه انجام دهد، با ایمان جمع نمی‌شود. زیرا عمل صالح از اجزای ایمان است و انسان در حین انجام عمل ریاکارانه، مؤمن نیست.

آیه دوم ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَلَا تَبْطُلُوا أَعْمَالَكُمْ﴾<sup>۱</sup> (محمد: ۴۷/۳۳). در این آیه، سخن از بطلان عمل آمده است. مفسران، موجبات آن را نفاق، ریا و فریبکاری و انجام گناهان (کوچک و بزرگ) می‌دانند (طبرسی، ۱۳۶۰، ج ۲۳، ص ۸۹). البته هر کدام از این‌ها یکی از مصادیق آیه است، نه اینکه آیه در خصوص آن نازل شده باشد. این آیه در مدلول خود، مستقل و از نظر معنا، مطلق است به گونه‌ای که فقها به این بخش آیه که می‌فرماید ﴿وَلَا تَبْطُلُوا أَعْمَالَكُمْ﴾ استناد کرده و استدلال می‌کنند که بعد از شروع به نماز، جایز نیست آن را باطل کرد. اما اگر در سیاق این آیه و نیز سنخیتش با آیات قبل، مذاقه و ملاحظه شود، معلوم می‌شود مراد از اطاعت خدا در اینجا اطاعت از او در احکام مربوط به قتال است و مراد از اطاعت رسول، اطاعت از وی است در هر دستوری که آن جناب مأموریت یافته و باید ابلاغ نماید و نیز هر

۱. ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اطاعت کنید خدا را، و اطاعت کنید رسول (خدا) را، و اعمال خود را باطل نسازید!

فرمانی که آن حضرت به عنوان مقدمه قتال، نسبت به آن ولایت و اختیار داشته است و مراد از ابطال اعمال، باطل شدن عمل در اثر تخلف از حکم قتال و کارزار است (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۸، ص ۳۷۱). به نظر می‌رسد هم بر اساس سیاق آیات و هم با عنایت به مدلول مستقل آیه و اطلاق معنایی آن، باید آیه را ناظر به ریشه بطلان عمل دانست که در همه موارد، این اثر (حبط و بطلان) را بر اعمال می‌گذارد. یعنی نفاق، کفر، منت نهادن در بخشش و... همگی به نوعی داخل در عنوانی جامع یعنی سرکشی از اطاعت و امتثال امر خداوند و رسول اوست. گویا چنین استدلال و نگرشی است که باعث می‌شود شیخ طوسی در موارد متعدد، ذیل آیات حبط و بطلان، این سخن را بارها تکرار می‌کند: از آن رو که طاعات را خلاف دستور خدا و رسولش انجام دادند، اعمالشان وفق مأموریه نبوده است؛ یعنی نه حسن فعلی داشته و نه حسن فاعلی. پس در دنیا باطل و طبعاً در آخرت هم استحقاق ثواب ندارد (ر.ک. طوسی، بی تا، ج ۹، ص ۳۰۸).

در جمع‌بندی مفاد آیات می‌توان گفت بطلان و حبط اعمال، موجباتی دارد: ارتداد، کفر (کفر به ایمان، کفر به خدا، کفر به آیات الهی)، صد عن سبیل الله، قتل انبیا و قتل آمران به قسط، نفاق، شرک، بلند نمودن صدا نزد پیامبر (ص)، منت نهادن در بخشش و صدقات، و ریا. همچنین گفتنی است که می‌توان همه این عوامل را در سه عنوان جمع و ادغام کرد: یکی کفر (چه در قالب ارتداد و چه در صورت عدم پذیرش حق و دین و...)، دیگری نفاق و سوم فسق.

## ۵- بطلان عمل در نگاه فقهی

در ادبیات فقهی معمولاً بطلان در معانی فساد در مقابل صحت (در بعد دنیوی) و یا در مقابل ثواب بردن در مقابل عقاب شدن (در جهت اخروی) به کار می‌رود.

### ۵-۱- دانش‌واژه صحت و بطلان

فقیهان در تقسیم‌بندی مسائل و احکام، مبانی مختلفی دارند (ر.ک. نوبهار، ۱۳۹۴، ص ۸۴). اما گویا تقسیم‌بندی احکام به عبادات و معاملات از سوی سلار دیلمی (۱۴۱۴، ص ۸۲) و یا انقسام به عبادات، سیاسات، عادات و معاملات از طرف فیض کاشانی (۱۴۰۱، ج ۱، ص ۳۶)، سهل‌ترین تقسیم‌بندی برای مطالعه در مورد بطلان اعمال را دارد. زیرا اعمال انسان مکلف، یا نسبت به خداوند به طور مستقیم قابل تصور است و یا در برابر غیر خدا (اعم از انسان‌ها، موجودات و اموال) (ر.ک. مکارم شیرازی، ۱۴۲۵، ص ۷). بر این اساس، صحت و بطلان (فساد) را نزد فقیهان می‌توان این گونه تعریف نمود: صحت در عبادت، موافقت فعل با مأمور به است و بطلان

(فساد)، مخالفت یا عدم موافقت با مأموریه است. اما در معاملات، صحت عبارت است از ترتب اثر بر معامله (مانند زوجیت، ملکیت و...) و بطلان (فساد) یعنی عدم ترتب اثر بر معامله (انصراری، ۱۴۲۸، ج ۳، ص ۱۲۹). این تعریف هنگامی کامل تر خواهد بود که شاخصی فراگیرتر ارائه شود تا هردوی این دو صنف (عبادات و معاملات) را در برگیرد و آن این است که تمامیت عمل در اثر را ملاک قرار دهیم (آخوند خراسانی، ۱۴۰۹، ص ۱۸۲). اصولاً فقیه و متکلم، اختلافی در مفهوم صحت یا فساد (بطلان) ندارند، بلکه در آثار و مطلوبیشان از نتایج، افق واحد و مآلاً هم‌رأیی مشاهده نمی‌شود. یعنی به تناسب غرض و مطلوبی که از هر علم دارند، موضوعات را تعریف می‌کنند که در واقع بیان‌هایی متفاوت از یک مفهوم دارند (همان‌جا). شاخصی به نام تمامیت<sup>۱</sup>، چه نزد فقها که مورد اختلاف است و چه از نظر متکلمان، در واقع انطباق کامل با امر شارع است. گفتنی است که صحت، بطلان و فساد عمل از جمله احکام وضعی به شمار می‌رود (بجنوردی، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۳۹۶ / حکیم، ۱۴۱۸، ص ۶۸). البته در کنار هر حکم وضعی، حکم / احکام تکلیفی وجود دارد (هاشمی شاهرودی، ۱۴۲۶، ج ۱، ص ۳۲۶). به دیگر سخن، این دو ملازمه دارند.

## ۵-۲- بطلان و صحت در عبادات

در عبادات، صحت یا فساد عمل، امری واقعی بوده و از همین رو قابل جعل نیست (انصراری، ۱۴۲۸، ج ۳، ص ۱۲۹) چراکه از قبیل رابطه سببیت بوده و امری تکوینی است و بین عمل و اثر آن جعل شرعی راه ندارد؛ اما اینکه معنون به عنوان صحیح یا فاسد باشد، امری مجعول و شرعی است، به این نحو که عمل را باید فلان گونه انجام داد (همو، ۱۴۰۴، ص ۱۶۰). اگر عملی وفق مأموریه نباشد، در واقع نشان‌گر این است که آن عمل، واقعاً بی‌اثر است، چراکه ترتب ثواب بر آن یا حکم به صحت آن ناشی از حقیقت تکوینی آن است و طبعاً نیازی به جعل شارع ندارد. در بین فقها به دلیل وجدانی، صرف انطباق عمل انجام‌شده با مأموریه که موجب انتزاع صحت عمل است، حکمی عقلی انگاشته می‌شود. اثر این حکم عقلی آن است که قضا و اعاده، به حکم عقل منتفی شده و برداشته می‌شود (همان، ص ۱۶۰). به بیان دیگر، در عبادات برای مطابقت با مأموریه، باید به حکم و کیفیت واقعی عمل و اثر آن (یعنی صحت و بطلان) علم پیدا نمود. البته

۱. تمامیت عمل به عبارت دیگر این است که عملی شکل گرفته یا نه و اینکه اگر شکل گرفته، صحیح شکل گرفته یا

شخص نمی‌تواند احراز کند که واقعیت همین است یا چیز دیگری است. از سوی دیگر برای حکم به فساد و بطلان عمل نیز باید ملاک‌های معتبر کشف شود که این نیز قابل احراز نیست (همان‌جا). بنابراین در فقه با کمی فاصله از چارچوب‌های کلامی، در احراز صحت عمل یا بطلان آن، به وجود مقتضی و عدم مانع اکتفا می‌شود. یعنی وجود و تحقق شاخص‌هایی، اقتضا دارد که عمل، صحیح تلقی شود. از همین رو باید مأموریه را شناخت و ارکان آن را با عمل انجام یافته، تطبیق نمود تا صحت یا بطلان عمل معلوم گردد. به‌طور کلی در نگاه فقهی می‌توان شاخص‌های ذیل را ملاک صحت دنیوی عبادات برشمرد، اما در آخرت که حقیقت امور به‌گونه‌ای خاص تجسم می‌یابد، چه‌بسا این نتیجه دنیوی، موافق یا مخالف آن باشد:

#### ۵-۲-۱- نیت

در عبادات بالمعنی الاعم (یعنی عملی که بر انسان از سوی خدا تکلیف شده بدون توجه به شرطیت قصد قربت) که دربردارنده هر دو نوع تعبدی و توصلی است، عنصر نیت، به‌وضوح در صحت یا بطلان نقش دارد. در اعمال تعبدی که قصد قربت، شرط صحت عمل است، در صورت عدم خلوص و وجود شرک و ریا و...، بی‌شک آن عمل باطل می‌شود چراکه اعمال تعبدی، بدون نیت تقرب، ناقص و حتی اطلاق عنوان عبادت بر آن نادرست خواهد بود (ر.ک. همان، ۱۴۰۴، ص ۵۹/عراقی، ۱۴۰۵، ج ۱، ص ۱۸۳). البته چه مبنای ما صحیحی باشد و چه اعمی، عبادت ناقص، محکوم به بطلان است. بنابراین آنچه موجب حبط اعمال بود و در تفسیر آیات گذشت، به‌وضوح موجب بطلان فقهی عبادات تعبدی می‌شود.

در اعمال توصلی که قصد قربت، شرط صحت عمل نیست و می‌تواند وجود نداشته باشد - چون مطلوب مولی اصل وجود آن است- (انصاری، ۱۴۰۴، ص ۵۹/عراقی، ۱۴۰۵، ج ۱، ص ۱۸۳)، به نظر می‌رسد باید بین حکمت و فلسفه تشریح حکم این اعمال توصلی که مورد نظر شارع بوده و آثار عمل، هماهنگی وجود داشته باشد. مثلاً در جهاد که فلسفه آن حفظ کیان دین، اشاعه احکام اسلام و تضعیف دشمنان است، باید بین عمل انجام‌شده (واجب توصلی) و نتایج به‌دست‌آمده، سازواری و تناسب وجود داشته باشد و در غیر این صورت، رأی به بطلان عمل،

۱. صحیح و اعم از مباحث مطرح در علم اصول فقه است. مقصود از این بحث آن است که آیا مراد از الفاظ عبادات، همچون صلات و زکات، و معاملات از قبیل بیع در کاربرد شارع، معنای صحیح آن است؛ یعنی عبادت و معامله‌ای که اجزا و شرایط آن تام می‌باشد؛ به گونه‌ای که به کار بردن لفظ در معنای ناقص (فاقد جزء یا شرط معتبر) مجاز خواهد بود، یا مراد از آن اعم از صحیح و فاسد است که در نتیجه، اطلاق آن بر فرد ناقص نیز حقیقت خواهد بود؟

کاملاً موجه و مدلل خواهد بود. پیش‌تر، از موجبات حبط اعمال در قرآن به کرات از نفاق، شرک و کفر در مراتب مختلف سخن گفته شد که پرواضح است این ویژگی‌ها و رفتارها (یعنی موجبات حبط) باعث می‌شود عامل و فاعل در واجب توصلی به دنبال تحقق اهداف شارع نباشد. بنابراین در صورتی که نفسانیات عامل در عمل وی متجلی باشد باید به بطلان عمل وی حکم داد. باید دقت نمود در اعمال (واجب) توصلی، بین صحت و قبولی باید تفکیک قائل شد و صحت را مقابل بطلان و قبولی را مقابل حبط قرار داد.

بنابراین همان موجبات حبط عمل از نظر قرآن، سبب بطلان فقهی اعمال تبعیدی نیز هست و در اعمال توصلی، باعث نفی ترتب ثواب است اما موجب بطلان فقهی آن نیست، مگر آنکه عمل با مقاصد شارع و فلسفه حکم، تناسب و سازگاری نداشته باشد.

#### ۵-۲-۲- اجزا و ارکان عمل

در صحت و بطلان عمل، امتثال امر، گاه منوط به مباشرت است و زمانی چنین نیست؛ مانند وجوب قضای نماز پدر بر پسر بزرگ که نیازمند مباشرت خود پدر نیست و امتثال امر توسط پسر، تکلیف را از هر دوی آنها ساقط می‌کند. در این حالت، اجزا و ارکان عمل مکلف باید به اقتضای دستور الهی با مأمور به مطابقت داشته باشد. یعنی امتثال امر، متوقف بر تمام اجزای عمل است (خمینی، ۱۳۷۶، ج ۲، ص ۱۱۸ / بروجردی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۹۹) و به صورت قیود مختلف، توسط شارع یا به حکم عقل تنقیح می‌گردد.<sup>۱</sup>

بنابراین داوری در باب صحت یا بطلان عمل با توجه به ارکان و اجزای عمل تبعیدی از دو حالت خارج نیست: یا قیودی غیر از قصد، به عنوان قیود معتبر در متعلق امر، معتبر شناخته می‌شود که در این صورت، مطابقت و یا عدم مطابقت با مأمور به، صحت یا بطلان عمل را نشان خواهد داد و بنابراین در ارکان و اجزای عمل، آن موجبات قرآنی حبط، مدخلیت ندارد زیرا کفر، نفاق، شرک و دیگر موجبات حبط در عنصر قصد و نیت خود را نشان می‌دهد. حالت دوم اینکه قصد نیز از قیودی دانسته شود که امر، متوقف بر آن است. در این صورت عوامل حبط در نگاه قرآن مستقیماً موجب بطلان اعمال در نگاه فقهی هم خواهد بود. اما در مورد عبادات توصلی که قصد امتثال یا تقرب در امتثال نقشی ندارد، باید گفت که اسباب حبط در نگاه قرآن، تأثیری در

۱. البته در حوصله این تحقیق نیست که به این نزاع پرداخته شود که قصد نیز از قیود متعلق امر است یا خیر (ر.ک.

سبحانی، ۱۴۱۸، ج ۱، ص ۳۵۱ / همو، ۱۳۸۰، ج ۱، صص ۹۴-۹۵ / حائری، ۱۴۰۸، ج ۱، ص ۹۴).

بطلان عمل (به لحاظ فقهی) نداشته، هرچند ترتب ثواب بر آن را نفی می‌کند. این معنا با برخی از نتایج تفسیر آیات نیز سازگار است که گفته شد در اسلام، عمل بی‌اثر تشریح نشده است و صرف‌نظر از اینکه برای خود شخص هیچ‌گونه ثوابی در نظر گرفته نمی‌شود، لکن مطلوب مولی در آن محقق می‌شود. برای نمونه جهاد در راه خدا را می‌توان ذکر کرد که شخص مکلف که عملش دچار حبط شده است، گرچه اجر جهاد یا شهادت را نمی‌برد، اما حفظ کیان اسلام و دفاع از مسلمین در آن حاصل خواهد شد که البته در نهایت به نفع خود او نیز هست.

### ۵-۲-۳- صلاحیت‌های شخصی عامل

منظور از صلاحیت‌های شخصی عامل، اسلام (مسلمان بودن) و در صورت کفر، کافر حربی یا ذمی بودن اوست. امر بدیهی و مسلم این است که کافر، مشرک، منافق و فاسق از جهت اخروی، سبب حبط اعمال خود شده‌اند و این قدر متیقن، نظر اجماعی مفسران ذیل آیات حبط است. بنابراین کافر، مشرک، مرتد و منافق تمام اعمال خود را از نظر اخروی تباه کرده‌اند، زیرا قبولی هر عمل، فرع بر ایمان است. همچنین منت‌گذار و آزاررسان در بخشش، ریاکار و... در شمار فاسقان خواهند بود و فسق ایشان مآلاً موجب حبط همان عمل خاص (بخشش، صدقه و...) ایشان شده است.

**فسق:** در فقه امامیه، قدر متیقن تعریف فسق، ارتکاب کبائر است. فاسق، ملحق به مسلمانان است (علم الهدی، ۱۴۱۵، ص ۲۵). بنابراین در صحت اعمال فاسق از نظر فقهی خدشه‌ای وجود ندارد، مگر آن دسته از اعمالی که شرط عدالت در آن‌ها بایسته و لازم است.

**کفر:** کافر و مشرک، تمامی عباداتش باطل است و یا اینکه اصولاً عملی برای وی قابل تصور نیست، چراکه به استناد روایات وارده، تکلیف چه تعبدی و چه توصلی، متوقف بر اسلام است. البته بر اساس یک نگرش می‌توان گفت عدم دلیل بر تکلیف مذکور، نشانگر این است که تکلیفی ندارند که بتوان از صحت یا فساد آن بحث کرد (بحرانی، ۱۴۰۵، ج ۳، ص ۳۹). اما بر اساس دیدگاهی دیگر، اگر اسلام شرط وجوب نباشد، دست‌کم شرط صحت عبادات است. یعنی بر کافر، عبادات واجب است اما از وی پذیرفته نمی‌شود (ر.ک. صاحب جواهر، بی‌تا، ج ۱۶، ص ۳۲۷).

**نفاق:** بی‌شک عبادات منافق، عندالله هم باطل و هم دچار حبط است و خود وی از این امر آگاه است و طبعاً امید ثواب ندارد. اما آیا عبادات توصلی وی صحیح است؟ در این مورد نیز بین منافق و کافر فرقی نیست. زیرا وجود یا صحت تکلیف، متوقف بر اسلام است. البته از نظر

فقهی، در احکام غیرشخصی برای جامعه اسلامی، منافق نیز در ظاهر، مشمول احکام مسلمانان است. به این معنا که جامعه با وی چون مسلمانان رفتار می‌کند چراکه اظهار اعتقاد به اصول سه‌گانه و ادای شهادتین باعث الحاق به مسلمانان است و یکی از این دو برای اثبات مسلمان بودن کافی است و احکام اسلام را بر آن بار می‌کند تا مادامی که خلاف آن ثابت نشود (خمينی، ۱۴۰۱، ج ۳، ص ۳۴۱).

### ۳-۵- بطلان و صحت در معاملات

در معاملات، ترتب و عدم ترتب اثر به سببیت (حکمی وضعی) معامله نسبت به آثار و عدم سببیت آن برمی‌گردد. (انصاری، ۱۴۲۸، ج ۳، ص ۱۲۹). اطلاق که در تعریف صحت (یعنی ترتب اثر) در معاملات وجود دارد، موجب می‌شود تا به دلالت التزامی همه آثار بتواند بر آن بار شود. اما امضا و تأیید هر کدام از اثرها را باید تابع احکام وضع شده شارع دانست. در معاملات، صحت یا فساد و بطلان تابع این است که شارع صحت آن را بیان کند. به عبارت دیگر این شارع است که باید اثر معامله را تعیین و تأیید کند. چراکه در معاملات هم وجه مأموریه، باید مجعول و موضوع باشد و هم باید رابطه سببیت بین مأموریه و اثر آن مجعول باشد (انصاری، ۱۴۰۴، ص ۱۶۰)، بنابراین سببیت در حکم وضعی باید به بیان شارع باشد چراکه اثر معامله در گروه بیان شارع است و در معاملات اگر در تحقق انتقال (حق، تکلیف و... که موضوع معامله است) شک و تردید شود، اصل (استصحاب)، مقتضی عدم نقل است که سرانجام به معنای بطلان (عدم ترتب اثر) می‌شود (آخوند خراسانی، ۱۴۰۹، ص ۱۸۴). با جستجو در منابع فقهی می‌توان به شاخص‌های عدم صحت (بطلان) در معاملات به شرح ذیل رسید:

### ۳-۵-۱- عدم رعایت اجزا و ارکان عمل

اجزا و ارکان عمل در معاملات، آن موارد، قیود و شروطی است که در احکام آن عمل شرعاً وارد شده و لازم دانسته می‌شود. مسلم است که عدم رعایت آن‌ها موجب بطلان خواهد شد.

### ۳-۵-۲- فقدان صلاحیت‌های شخصی عامل

فسق: آنچه در مورد فاسق -در قسمت عبادات- گفته شد در اینجا نیز صادق و جاری است. با این تفاوت که به‌طور خاص، بخشی از احکام معاملات بالمعنی الاعم (در مقابل عبادات)، مقید به عدالت (در مقابل فسق) شده است. به همین جهت، فاسق از آن دسته از اعمال که شرط

عدالت دارند محروم است. این احکام گاهی به عنوان «بطلان»، متصف هستند و گاه با عنوان «قید ممنوعیت» بیان می‌شوند. ولایت امر و مرجعیت تقلید (یزدی، ۱۴۰۹، ج ۱، ص ۲۶/ حکیم، ۱۴۱۶، ج ۱، ص ۴۰)، قضاوت (صاحب جواهر، بی‌تا، ج ۴۰، ص ۱۲)، شهادت و گواهی (همان، ج ۴۱، ص ۲۵)، امامت جمعه و جماعت (همان، ج ۱۱، ص ۲۹۶؛ ج ۱۳، ص ۲۷۵) و جمع‌آوری زکات (شهید اول، ۱۴۱۴، ج ۱، ص ۲۴۲) از آن جمله‌اند.

**کفر:** کافر از بسیاری از احکام اسلام خارج است. در احکام نکاح (صاحب جواهر، بی‌تا، ج ۳۰، صص ۹۲، ۱۵۵)، ورود به مساجد (همان، ج ۲۱، ص ۲۸۶)، در مطلق ولایت (همان، ج ۲۹، ص ۲۰۶)، وصایت (همان، ج ۲۸، ص ۴۰۵)، احیای موات (همان، ج ۳۸، ص ۱۱)، لقطه (همان، ج ۳۸، ص ۶)، شرایط صحت ذبح، نحر و شکار و... (همان، ج ۳۶، صص ۲۶، ۷۹)، نذر و عهد (همان، ج ۳۵، ص ۳۵۶)، حق مجازات قذف (همان، ج ۴۱، ص ۴۱۷)، حق قصاص (همان، ج ۴۲، ص ۱۵۰)، شهادت (همان، ج ۴۱، ص ۲۲) و در موارد بسیاری، برای کافر ممنوعیت‌ها و محدودیت‌هایی وضع شده است.

البته بخشی از مقررات جامعه اسلامی، فقط در مورد کفار اهل ذمه ثابت است که آن‌هم منوط به عقد قرارداد و پیمان ذمه بین آنان و امام مسلمین (حاکم جامعه) با شرایطی خاص است (همان، ج ۲۱، ص ۲۶۷). هرچند در نگاه اول و ابتدایی به نظر می‌رسد این رفتار با این‌گونه کفار با اعتقاد به حبط اعمال ایشان تعارض داشته باشد، اما باید دانست این حکم، نوعی تسهیل برای مردم مسلمان در همزیستی با کفار، همچنین به قصد بسترسازی برای جذب آنان به اسلام و اهداف دیگر است. بدیهی است این رفتار حکومت اسلامی، نافی حبط اخروی اعمال آنان نیست.

**نفاق:** با منافق تا مادامی که کفرش احراز و آشکار نشود همچون مسلمان رفتار می‌شود. یعنی نه معاملات وی باطل است و نه معامله مسلمانان با او. دلیل عدم بطلان معامله منافق، یکی این است که پیامبر (ص) در معاملات با منافقان، همچون مسلمان عمل می‌کرد. البته این رفتار فقط ناشی از اقتضائات صدر اسلام نبود بلکه به جهت این است که منافق در ظاهر اظهار اسلام می‌کند. دلیل دیگر قیاس اولویت است. تقریر قیاس اولویت چنین است: عبادت که از اهمیت والاتری برخوردار است اگر از سوی منافق انجام شود، به لحاظ فقهی محکوم به صحت است و باطل نیست، پس به طریق اولی، معاملات که در رتبه پایین‌تری از اهمیت قرار دارد، وقتی از جانب منافق انجام می‌شود باید بلامانع و بی‌اشکال باشد. نکته قابل توجه اینکه اگر معامله با منافق را از سر ضرورت و اضطرار صحیح بدانیم، این حکم صحت، حکمی ثانوی است اما اگر دلایل پیش‌گفته پذیرفته شود، احکام معامله با منافق، حکم اولی تلقی می‌شود (خیمینی، ۱۴۰۱، ج ۳،



صص ۳۴۱-۳۴۲). دلیل سوم، قاعده لاضرر است. ابطال معامله منافق با مسلمان، موجب ضرر به مسلمان است که به استناد لاضرر نفی می‌شود. به دیگر سخن این ابطال موجب نوعی تحمیل و زور نفاق منافق بر مؤمن است و خود بر خلاف امتنان الهی است.

### نتیجه‌گیری

۱. مفهوم بطلان و حبط در قرآن به گونه‌ای مطلق، دلالت بر جنبه دنیوی و اخروی دارد. گویی نوعی وحدت ناگسستگی بین این دو جنبه ترسیم می‌شود. هرچند برخی قرائن لفظی به تناسب موضوع آیات، تأکید بیشتر یا انحصاری بر یکی از این جنبه‌ها دارد.
۲. نگرش مفسران به آثار آیات حبط و بطلان غالباً کلامی، فلسفی، بعضاً عرفانی و اخلاقی و در مواردی عرفی است. آن دسته از مفسران که مشرب فقهی دارند به آیات حبط، توجه و نگاه فقهی نیز داشته‌اند. افزون بر این، تشابه دیدگاه‌ها در آثار حبط و بطلان، ناشی از تساوی مطلق مفهوم حبط در نزد مفسران و فقیهان بوده و این اقتضای بستر مفهومی آیات، قرائن لَبّی و لفظی و قرابت مبنای این دو نوع دانش است. هرچند تفاوت‌های ظاهری در بیان آثار حبط و بطلان، بین مفسران و فقیهان، ناشی از تفاوت اهداف و اغراض آنان از علوم است. فقیه به دنبال استنباط آثار حقوقی، تکلیف و اطمینان از اجزا است و مفسر (غیر فقیه اعم از متکلم، عارف، فیلسوف و...) به دنبال کشف واقع و باطن است.
۳. اقتضائات حیات دنیوی، ظرفیت کافی برای نمود حبط اعمال را ندارد و اینکه شارع در بسیاری موارد، در دنیا اثری بر آن بار نکرده و آن را به آخرت حواله داده است، نشان از لطف و امتنان شارع مقدس دارد.
۴. مبنای احکام در علم فقه، بر ظاهر و بر اساس وجود مقتضی و عدم مانع است. به همین جهت بسیاری از حقایق مجسم حبط اعمال، طبعاً در فقه، قابلیت ورود و طرح ندارند، هرچند از نظر کلامی و عرفانی در باطن اعمال و حیات اخروی، اثرشان ثابت است. البته این مبنای ظاهری در فقه نیز از حیث نقصان و کمال عمل (یعنی بحث قبولی اعمال) که موجب صحت یا فساد و ترتب اثر یا عدم اثر می‌شوند، با بُعد باطنی و واقعی - با نگرش کلامی، عرفانی در تفاسیر - وحدت ملاک دارد.
۵. از منظر فقهی موجبات حبط و بطلان در پاره‌ای عبادات، سبب بطلان و عدم اجزا شده و همین در برخی معاملات، موجب فقدان اثر و بطلان آن و در مواردی دیگر به دلایل مختلف

مدخلیت ندارد. بنابراین می‌توان نسبت بین آثار حبط از نظر قرآن و احکام فقهی را عموم و خصوص من وجه دانست.

## منابع و مأخذ

- قرآن کریم، ترجمه ناصر مکارم شیرازی، قم: دارالقرآن الکریم، ۱۳۷۳
۱. آخوند خراسانی، محمدکاظم بن حسین؛ کفایة الاصول؛ قم: مؤسسه آل البيت (ع)، ۱۴۰۹ ق.
  ۲. ابن عجبیه، احمد بن محمد؛ البحر المديد في تفسير القرآن المجيد؛ به کوشش: احمد عبدالله قرشی، قاهره: حسن عباس زکی، ۱۴۱۹ ق.
  ۳. ابن منظور، محمد بن مکرم؛ لسان العرب؛ ج ۳، بیروت: دار صادر، ۱۴۱۴ ق.
  ۴. ابوالفتح رازی، حسین بن علی؛ روض الجنان و روح الجنان؛ مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۴۰۸ ق.
  ۵. انصاری، مرتضی بن محمد امین؛ فرائد الاصول؛ ج ۹، قم: مجمع الفکر الاسلامی، ۱۴۲۸ ق.
  ۶. \_\_\_\_\_؛ مطارح الانظار؛ به کوشش: ابوالقاسم کلانتری، قم: مؤسسه آل البيت (ع)، ۱۴۰۴ ق.
  ۷. بجنوردی، سید حسن؛ منتهی الاصول؛ تهران: مؤسسه العروج، ۱۳۸۰ ش.
  ۸. بحرانی، یوسف بن احمد؛ الحدائق الناضرة؛ قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۵ ق.
  ۹. بروجردی، حسین؛ نهاية الاصول (تقریرات آیت‌الله بروجردی)؛ به کوشش: حسینعلی منتظری، قم: حکمت، ۱۳۷۵ ش.
  ۱۰. جرجانی، ابو الفتح بن مخدوم؛ آیات الاحکام؛ تهران: نوید، ۱۴۰۴ ق.
  ۱۱. حائری، عبدالکریم؛ درر الفوائد؛ به کوشش: محمدعلی اراکی، قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۰۸ ق.
  ۱۲. حسینی شیرازی، سید محمد؛ تبیین القرآن؛ ج ۲، بیروت: دار العلوم، ۱۴۲۳ ق.
  ۱۳. حسینی همدانی، محمد؛ انوار درخشان؛ تهران: لطفی، ۱۴۰۴ ق.
  ۱۴. حکیم، سید محسن؛ مستمسک العروة الوثقی؛ قم: دار التفسیر، ۱۴۱۶ ق.
  ۱۵. حکیم، سید محمد تقی؛ الاصول العامة في الفقه المقارن؛ ج ۲، قم: مجمع جهانی، ۱۴۱۸ ق.
  ۱۶. خمینی، سید روح الله؛ کتاب الطهارة؛ قم: مؤسسه اسماعیلیان، ۱۴۰۱ ق.
  ۱۷. خمینی، سید مصطفی؛ تحریرات في الاصول؛ تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار، ۱۳۷۶ ش.
  ۱۸. راغب اصفهانی، حسین بن محمد؛ المفردات؛ به کوشش: صفوان عدنان داودی، دمشق: دار العلم، ۱۴۱۲ ق.
  ۱۹. سبحانی، جعفر؛ المحصول (تقریرات آیت‌الله سبحانی)؛ به کوشش: محمود جلالی مازندرانی، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۸ ق.
  ۲۰. سبحانی، جعفر؛ الوسيط في اصول الفقه؛ قم: مؤسسه امام صادق (ع)، ۱۳۸۰ ش.
  ۲۱. سبزواری نجفی، محمد؛ إرشاد الاذهان؛ بیروت: دار التعارف للمطبوعات، ۱۴۱۹ ق.
  ۲۲. سلار دیلمی، حمزة بن عبدالعزيز؛ المراسم؛ قم: المجمع العالمي لاهل البيت (ع)، ۱۴۱۴ ق.
  ۲۳. سلطانعلیشاه، سلطان محمد بن حیدر؛ بیان السعادة؛ ترجمه: رضا خانی و حشمت‌الله ریاضی، تهران: پیام نور، ۱۳۷۲ ش.
  ۲۴. شاه عبدالعظیمی، حسین؛ تفسیر اثنا عشری؛ تهران: میقات، ۱۳۶۳ ق.
  ۲۵. شریف لاهیجی، محمد بن علی؛ تفسیر شریف لاهیجی؛ به کوشش: سید جلال‌الدین حسینی، تهران: نشر داد، ۱۳۷۳ ش.

۲۶. شهید اول، محمد بن مکی؛ *الدروس الشرعية*؛ قم: مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۴۱۴ ق.
۲۷. شیبانی، محمد بن حسن؛ *نهج البیان*؛ تهران: بنیاد دایرة المعارف اسلامی، ۱۴۱۳ ق.
۲۸. صاحب جواهر، محمدحسن بن باقر؛ *جواهر الکلام*؛ به کوشش: عباس قوچانی، ج ۷، بیروت: دار احیاء التراث العربی، بی تا.
۲۹. طباطبایی، سید محمدحسین؛ *المیزان*؛ ترجمه: سید محمدباقر موسوی همدانی، ج ۵، قم: دفتر نشر اسلامی، ۱۳۷۴ ش.
۳۰. طبرسی، فضل بن حسن؛ *جوامع الجامع*؛ ترجمه: گروه مترجمان، ج ۲، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس، ۱۳۷۷ ش.
۳۱. \_\_\_\_\_؛ *مجمع البیان*؛ ترجمه و تحقیق: رضا ستوده، تهران: فراهانی، ۱۳۶۰ ش.
۳۲. طریحی، فخرالدین بن محمد؛ *مجمع البحرین*؛ ج ۳، تهران: مرتضوی، ۱۳۷۵ ش.
۳۳. طوسی، محمد بن حسن؛ *التبیان*؛ بیروت: دار احیاء التراث العربی، بی تا.
۳۴. طیب، عبدالحسین؛ *أطیب البیان*؛ ج ۲، تهران: انتشارات اسلامی، ۱۳۷۸ ش.
۳۵. عراقی، ضیاءالدین؛ *نهایة الافکار (تقریرات)*؛ به کوشش: محمدمتقی بروجردی، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۵ ق.
۳۶. علم الهدی، علی بن حسین؛ *الانتصار*؛ قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۵ ق.
۳۷. فاضل مقداد، مقداد بن عبدالله؛ *کنز العرفان*؛ بی جا: مجمع جهانی تقریب، ۱۴۱۹ ق.
۳۸. فراهیدی، خلیل بن احمد؛ *کتاب العین*؛ ج ۲، قم: هجرت، ۱۴۱۰ ق.
۳۹. فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی؛ *الاصفی فی تفسیر القرآن*؛ به کوشش: درایتی و نعمتی، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۱۸ ق.
۴۰. \_\_\_\_\_؛ *تفسیر الصافی*؛ به کوشش: حسین اعلمی، تهران: مکتبه الصدر، ۱۴۱۵ ق.
۴۱. \_\_\_\_\_؛ *مفاتیح الشرایع*؛ قم: مجمع الذخائر الاسلامیة، ۱۴۰۱ ق.
۴۲. قرشی، سید علی اکبر؛ *قاموس قرآن*؛ ج ۶، تهران: دار الکتب الاسلامیة، ۱۳۷۱ ش.
۴۳. قمی مشهدی، محمد بن محمد رضا؛ *تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب*؛ به کوشش: حسین ارشادی، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۸ ش.
۴۴. کاشانی، فتح الله بن شکر الله؛ *تفسیر منهج الصادقین*؛ تهران: کتاب فروشی محمدحسن علمی، ۱۳۳۶ ش.
۴۵. کلینی، محمد بن یعقوب؛ *الکافی*؛ تهران: دار الکتب الإسلامیة، ۱۴۰۷ ق.
۴۶. مدرسی، محمدمتقی؛ *تفسیر هدايت*؛ ترجمه: گروه مترجمان، مشهد: بنیاد پژوهش‌های آستان قدس، ۱۳۷۷ ش.
۴۷. مظفر، محمدرضا؛ *اصول الفقه*؛ بیروت: مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، بی تا.
۴۸. مغنیه، محمدجواد؛ *تفسیر الکاشف*؛ تهران: دار الکتب الاسلامیة، ۱۴۲۴ ق.
۴۹. \_\_\_\_\_؛ *تفسیر المبین*؛ قم: بعثت، بی تا.
۵۰. مکارم شیرازی، ناصر؛ *ألمثل فی تفسیر کتاب الله المنزل*؛ قم: مدرسه الامام علی بن ابی طالب (ع)، ۱۴۲۱ ق.
۵۱. \_\_\_\_\_؛ *انوار الفقاهة (کتاب التجارة)*؛ قم: نشر مدرسه الامام علی بن ابی طالب (ع)، ۱۴۲۵ ق.

۵۲. \_\_\_\_\_؛ تفسیر نمونه؛ تهران: دارالکتب الاسلامیة، ۱۳۷۴ ش.
۵۳. مهیار، رضا؛ فرهنگ ابجدی عربی-فارسی؛ موجود در نرم‌افزار جامع التفاسیر نور ۲، بی‌تا.
۵۴. نصیر الدین طوسی، محمد بن محمد؛ کشف المراد فی شرح تجرید العقائد؛ قم: شکوری، ۱۳۷۲ ش.
۵۵. نوبهار، رحیم؛ «جستاری در تقسیم‌بندی باب‌های فقهی و پیامدهای روش‌شناختی آن»؛ فصلنامه راهبرد، سال ۲۴، ش ۷۶، پاییز ۱۳۹۴ ش.
۵۶. هاشمی شاهرودی، سید محمود؛ فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت علیهم‌السلام؛ قم: مؤسسه دایرة‌المعارف فقه اسلامی، ۱۴۲۶ ق.
۵۷. یزدی، سید محمدکاظم بن عبدالعظیم؛ العروة الوثقی؛ ج ۲، بیروت: مؤسسه الاعلمی، ۱۴۰۹ ق.